سپاس و ستایش خداوندیرا سزاوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و بپوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردمرا از میان آفریدگان برگزید و او را بپوشش بزرگی آرایش فرمود هر که زنگ خواهش از آئینهٴ دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد این پوشش تن و جان مردمانرا بزرگترین مایهٴ آسایش و پرورش است خوشا روز آنکه بیاری خداوند یکتا از آلایش گیتی و آنچه در او است رهائی یافت و در سایهٴ درخت دانائی بیاسود آوای هزاردستان که بر شاخسار دوستی سرایان است بگوش دوستان رسید پس فرمان شد که این بنده بپاسخ برخی از پرسشها لب گشاید و آنچه از رازها که نگارش آن شاید آشکار نماید در آن نامهٴ دلپسند نگارش رفته بود که کدام از کیش‌آوران بر دیگری برتری دارد در اینجا خداوند یگانه میفرماید میان پیمبران جدائی ننهیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان جدائی و برتری میان ایشان روا نه پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنهان این گفتار پی‌نبرد بگفته‌های ناشایسته پردازد دانای بینا را از گفتهٴ او لغزش پدیدار نشود اگرچه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک برفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خوردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی بنمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایستهٴ اینگونه رفتار است چه هرگاه که خداوند بیمانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آنروز بود نمودار شد خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن پیمبران چون پزشگانند که بپرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگیرا چاره نمایند در کردار و رفتار پزشگ جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشگ را با گذشته یکسان نه‌بینند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهانرا بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند پس باید دیدهٴ مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمائی گم‌گشتگان و آسودگی درماندگان است...

مردمانرا بیماری فراگرفته بکوشید تا آنها را بآن درمان که ساختهٴ دست توانای پزشگ یزدان است رهائی دهید

 باز در چگونگی کیشها نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند چنانکه او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان جامهٴ اوست هرگاه کهنه شود بجامهٴ تازه او را بیاراید هر گاهی را روش جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی بآنچه شایستهٴ آنروز است هویدا و آشکار دیگر در گفته‌های آیین‌داران گذشته نگاشته بودند دانش ستوده از این گفتارهای بیهوده دوری جوید آفرینندهٴ یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همهٴ آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته بکوشش اوست هر که بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که از زمین دل بیاری باری ژالهٴ بخشش لالهٴ دانش بروید و مردمرا از تیرگی آلایش بشوید